

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد وال محمد وعجل فرجهم

مجمع مدارس دانشجویی قرآن و عترت علیه السلام  
مدرسه دانشجویی اهل بیت نبوت، کارگروه کودک



دانه ششم تسبیح، الله اکبر

## سوپ آلوئه ورا

نویسنده: پروین مبارک

موضوع: آشنایی با گیاهان پرخاصیت، آشنایی با امام جماعت، ارتقای لحن تعجیبی در کودک

کلمات کلیدی: آلوئه ورا، همسایه، امام جماعت، مسجد

## داستان ششم الله اکبر: سوپ آلوئه ورا

نویسنده: پروین مبارک

این گیاه بسیار کم آب می‌خواهد ولی در عین حال بسیار بهره‌وری دارد.  
 عن رسول الله صلى الله عليه وآله: «يَصِفُ الْمُؤْمِنَ: قَلِيلُ الْمُؤْنَةِ، كَثِيرُ الْمَعُونَةِ»  
 مومن کم‌خرج و زحمت است و بسیار کمک و یاری می‌رساند.

## آماده سازی ذهنی

- چقدر گل و گیاه دوست دارید؟
- دوست دارید به گلها آب بدید؟
- می‌دونستید بعضی گل ها و برگ ها پر از خاصیت اند؟
- اسم چه گل هایی رو بلد هستی؟

## متن داستان

مادر! پدر! بیایید، بیایید! گل داده، گل داده..

صبورا با هیجان از حیاط بقیه را صدا می‌کرد. تازه هوا روشن شده بود از اتاق دیگر صدای قرآن خواندن پدر و از آشپزخانه صدای قل قل سماور به گوش صبورا می‌رسید.

صبا اول همه خودش را رساند. دهش از تعجب باز ماند.

از وسط آن برگ های بزرگ مثلثی و تیغ دار گل های قشنگی بیرون زده بود. گفت:

چه قشنگه! الله اکبر!

پدر و مادر یادشان داده بودند، هر وقت چیز عجیبی دیدید بگویید : الله اکبر

حالا هر دو با هم با صدای بلند می‌گفتند : الله اکبر ، الله اکبر

چند وقتی می شد که پدر صبا و صبورا از زاد گاهش بوشهر، چند بوته آلوئه ورا آورده بود و در باغچه شان کاشته بود.

بچه ها صبح ها که چشمانشان را باز می کردند، با ذوق به سمت باغچه می رفتند. هر چند روز یکبار هم به آنها آب می دادند. چون آلوئه ورا کم آب نیاز دارد.

صبورا تا آشپزخانه دوید.

-مادر! مادر! آلوئه ورا گل داده، حالا چی میشه؟

مادر ابروهایش را بالا برد و با ذوق گفت: واقعا! حالا وایسا! یه چیزهایی می بینی و می خوری که تا حالا ندیدی و نخوردی!

- واقعا؟! مثلا چی؟

- مثلا سوپ و کمپوت و آب آلوئه ورا

- چطوری با تیغ ها آب میوه درست می کنند؟ من اصلا دلم نمی خواد کمپوت تیغ بخورم!

همین طور که می رفتند توی حیاط مادر ادامه داد:

- منتظر باش تا ببینی، این جورها هم نیست! تازه هر چی ماند هم می دهیم به دوست بابا که تو کارخانه ازش پماد و کرم و... بسازند.

پدر پنجره را باز کرد و متوجه ماجرا شد. گفت: بالاخره گل دادی، گیاه کم آب و پر خاصیت و قشنگ!

بچه ها بالا و پایین پریدند و با هم گفتند: پدر بیا بیا، لطفا بیا! بیا برامون بَرشون! می خواهیم بدونیم بعدش چی میشه.

پدر همانطور که داشت عبا و عمامه اش را می پوشید گفت

- الان کار دارم، بمونه بعد از ظهر که برگشتم.

صبا و صبورا تا ظهر کنار الوئه وراها بازی کردند و گل های قرمزش رو با دقت دیدند. هر بار یه چیز تازه می دیدند و دوباره با هم می خندیدند و الله اکبر، الله اکبر راه می انداختند.

دم ظهر بچه ها چادرهایشان را پوشیدند و با مادر به مسجد رفتند که پدر را زودتر به خانه بیاورند. تا نماز تمام شد، دویدند جلوی در. نگذاشتند مثل همیشه حاج آقا صدر(مردم پدر را اینطور صدا می زدند) زیاد در مسجد بماند. پدر جانمازش را جمع کرد و با کسانی که نماز جماعت بودند، خداحافظی کرد و زودتر از همیشه به سمت خانه راه افتاد.

صبا تند تند جلو جلو می رفت، گاهی بر می گشت و می گفت، زود باشید دیگه پدر جون! می خوام بدونم توی اون تیغ های بلند و ضخیم چیه!

تا رسیدند مادر دستکش و چاقو و سینی را آماده کرد.

پدر با دقت از پایین تیغ ها را می برید و در سینی می گذاشت. صبا دستش را جلو آورد و به مایع بی رنگ داخلش دست زد. گفت:

- چه با مزه است صبورا! بیا دست بزنی لیزه!

پدر سینی به دست وارد آشپزخانه شد و آرام دو طرف آنها را هم برید.

- پدر من بریزم توی کاسه؟ خیلی دوست دارم آن ها سر بدهم. خیلی جالبه!

اولی را لیز داد توی کاسه و بلند با خنده گفت: «الله اکبر». دومی را صبا و گفت: «الله اکبر»

غش غش می خندیدند و آلوئه ورا ها را توی کاسه سر می دادند. حالا دیگه پدر و مادر هم باهاشون الله اکبر می گفتند و صدای خنده همه می آمد. شب مادر با الوئه وراها سوپ خوشمزه ای درست کرد. صبورا گفت:

- برای طهورا هم یه کاسه ببرم؟

طهورا، دوستش بود که خانه آنها چند قدم ان طرف تر بود و با هم همسایه بودند. طهورا با خوشحالی کاسه اش را از صبورا گرفت و گفت: «توش تیغ که نداره؟»

صبا خندید و گفت: «نه وسط اون تیغ ها خوشمزه است نه تیغ ها!»

شب، نور مهتاب توی اتاق دخترها افتاده بود. وقت خوابیدن، مثل شعار دادن، صبورا به صبا گفت:

- الله اکبر، الله اکبر، چقدر امروز الله اکبر گفتیم!

- آخه خیلی عجیب بود، من از دیدن چیزهای شگفت انگیز خیلی خوشحال می شوم.

- خدا رو شکر که این همه گل و گیاه جالب و پرفایده داریم. به قول پدر شکر الله صبا با خمیازه کشداری گفت: آره واقعا شکرالله و سرش رو برد زیر ملحفه.

### فعالیت پیشنهادی:

- سعی کنید گیاه آلوئه ورا را به کودکان نشان دهید. در مغازه های عطاری، گل فروشی ها می توان این گل های پر خاصیت را پیدا کرد.
- سعی کنید یک برگ آلوئه ورا را برش داده و مایع شفاف دورن آن را به کودک نشان دهید.
- می توانید یکی از فراورده های تهیه شده با آلوئه ورا مانند کرم، سوپ یا آب میوه را با کودکان تجربه کنید و در مورد آن با هم گفتگو کنید.

